بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 17/11/1386

 در مورد کلام مرحوم آقای نائینی صحبت میکردیم در مورد اینکه جمله اذا بلغ الماء قدر کر لم ینجّسه شیئٌ و امثال ذلک مفهومش به نحو سلب العموم است که نسبت با سالبه کلیه عمومیت دارد ،به عموم السلب هست ؟ کدام یک از این دوتا است، مرحوم آقای خویی یک تعبیری اینجا دارند ،ایشان اینکه مفهوم به نحو سلب العموم باشد را میپذیرند و این شکلی تعبیر میکنند :**الظاهر انّ هذا القول** اینکه مفهوم به نحو سلب العموم است **هو صحیح لانّ المستفاد من القضیّة الشرطیه انّما هو التعلیق مدلول التالی بمدلول المقدم و بما انّ مدلول التالی فی محل البحث لیس الّا امراً واحداً أعنی به الحکم المجعول علی الطبیعة الساریه یکون المنتفی عند انتفاء الشرط المذکور هو ذلک الحکم ایضاً فالحکم المجعول فی التالی و إن کان بحسب مقام النطق و نفس الامر ینحل الی احکام متعدده حسب تعدد افراد موضوعه الا انّه فحسب مقام الجعل امر واحد فمستفادٌ من دلیلٍ واحد ومن الواضح أنّ تعدد الحکم فی غیر مقام الاثبات لا تاثیر له فی کیفیت استفادة المفهوم من الکلام فی مقام الاثبات و الدلاله**، تا آخرش، ما در واقع یک جعلی که انجام میشود سه مرحله برای جعل هست :یک عملیهء جعل هست ،یک جعل کلی هست ویکی هم فعلیت جعل است ،حالا من جعلهایی که به نحو قضییه شرطیه باشد آن را محط نظر قرار میدهم و در مورد آن این سه قسم را توضیح بدهیم ،یک مقننینی که یک قانونی را جعل میکند یک اعتباری از او سر میزند این اعتبار یک امری است حدوثی در یک زمان اعتبار میکند وجوب را مثلا برای هر مستطیع ، اذا کان الانسان مستطیعاً وجب علیه الحجّ در یک زمان این اعتبار تحقق پیدا میکند نتیجه این اعتبار که یک امری است حدوثی و یک امری است که در یک زمان خاص تحقق پیدا کرده است یک قضییه شرطیه ای در عالم اعتبار صادق میشود آن قضییه شرطیه مفادّ اینکه اذا کان المکلف مستطیعاً وجب علیه الحجّ ،این قضییه شرطیه تحققش به وسیله عملیه جعل است معلول عملیه جعل است ولی مثل آن آنی الحدوث نیست یک امری است مستمر درمصدر زمان تحقق پیدا کرده ،اگر مقنن آن اعتبار را ازش دست بردارد نفی کند دیگه شخص مستطیع در این قضیه از صدق می افتد ، اذا کان الشخص مستطیعا وجب علیه الحج .بعد از اینکه شخص مستطیع بشود یک مرحله دیگه ای میرسد که مرحوم نائینی به نام مجعول یاد میکند این یک مرحله جعل داریم یک مرحله مجعول داریم پس بنابراین در واقع سه چیز داریم :یکی عملیه جعل ،یک جعل کلی ،یکی فعلیّت المجعول، در بحث جعل یک نکته دیگری هم وجود دارد فرض کنید اگر به نحو قضییه شرطیه نباشد به نحو قضییه غیر شرطیه باشد مثلا بگه وجب الایمان بکل ما جاء به رسول الله صلی الله علیه و آله این از اول فعلی است و هیچ شرطی ندارد ، ما در بحثهای مربوط به جعل و مجعول دوتا بحث مختلف داریم اینها باید ازهم تفکیک بشود من فقط میخواهم صورت مساله را روشن کنم وبحث ما این نیست ، یک بحث این است که اگر فرض کن جایی به نحو قضییه شرطیه نباشد وجب الایمان لکلّ ما جاء به رسول الله ص اینکه یک جعل کلی است اگر احکام عدیده ای اینجا وجود داشته باشد ،تک تک ماجاء به النبّی این متعلق یک حکم جدید باشد حکم ما منحل میشود به عدد افراد ، انحلال را تفکیکش بکنیم ، انحلال یعنی چی؟ آیا آن جعل ما ،جعل که جعل وحدانی است ، آن جعل کلی که وجود دارد آن هم وحدانی است یا آن هم متعدد میشود و آن حکم مچعولی که اینجا داریم چرا آن حکم مجعول انحلال میشود به عدد افراد مکلّفین ،تحلیل این قضیه چی هست؟ بحثی که اینجا مرحوم آقای خوئی دارند این یک بحث است یک بحث دیگه این هست که اساسا بین آن مرتبه جعل به عنوان یک قضییه شرطیه و مجعولی که یک قضییه فعلیه هست، تحلیل اینکه چطور میشود با تحقق آن موضوع آن حکم فعلی میشود اذا کان الشخص مکلّفا وجب علیه الحج با آمدن استطاعت وجوب هم میاد این چطور میشود وجوب سروکلّش پیدا میشود ممکن است آن مقنن اصلا خواب باشد اصلا دیگه اراده نداشته باشد یعنی اراده بالفعل نداشته باشد ،تحلیل رابطه بین جعل و مجعول ،جعل بما هو قضیة شرطیه و مجعول بما هو قضیّة فعلیه ،رابطه این دوتا چیست ؟ چطور میشود که این فعلی میشود، که این بحث خیلی مهم و دشواری هم هست ،مثلا مرحوم آقای خویی میگن استصحاب بقاء مجعول با استصحاب عدم جعل معارضه میکند ،بحثی که ما در اینجا داریم به این بحث ارتباط ندارد ،بحث اقای خویی عمدتا سر آن مطلب دوم است که جعل که یک امر کلی هست ،در واقع مرحوم آقای خویی حرفشون در این مرحله دوم هست یعنی بحث آقای خویی به اینکه رابطه جعل بما هو قضیّةٌ شرطیه و مجعول بما هو قضیّةٌ فعلیه ، به آنها ارتباط ندارد و در ما نحن فیه هم بحث سر این است گاهی اوقات خود آن مجعول یک امر کلی است ،ببینید إذا جاء زید وجب اکرام کل عالم اگر زید بیاید واجب است هر عالمی را اکرام کرد یعنی بعد از آمدن زید اکرم کل عالم فعلی میشود حالا چطور میشود فعلی میشود آن سر جای خودش آن را کار نداریم حالا که فعلی شد اکرام کل عالم فعلی شده است این که فعلی شده است این امر یک امر وحدانی است یا یک امر متعدد است ،وحدت و تعدد در آن حکم مجعول مورد نظر ما است ،آقای خویی اینجا اینگونه میفرمایند آن حکم مجعول ولو در عالم لوح منحل میشود به حکمهای متعدد ولی همه اینها به یک جعل تحقق پیدا کردن ،چون به یک جعل تحقق پیدا کردن یک لحاظ وحدتی در آن حکم مجعول باید بشود تا بشود یک جعل واحد تحقق پیدا کرده است در واقع ایشان میفرمایند آنچیزی که افراد شرط ما است ،جعل نیست، جزای شرط ما حکم مجعول است ،اذا جاء زید وجب اکرام کل عالم وقتی تحلیل میکنیم این نیست که اذا جاء زید این جعل وجوب کل عالم تحقق پیدا میکند، جعلش که بعد از آمدن زید تحقق پیدا نمیکند ،مجعولش بعد از آن تحقق پیدا میکند حکم مجعول تالی است ولی همین حکم مجعولی که تالی است به لحاظ اینکه جعلش واحد است ایشان میگه یک لحاظ وحدتی در مجعول ما باید بکنیم بنابراین حرف آقای خویی این است چون مجعول به جهت وحدت جعلش ملحوظ هست به لحاظ استقلالی به لحاظ وحدانی و آن مجعول هست که بر شرط موقوف هست و معلق هست پس بنابراین نتیجه میشود که ما سلب العموم اینجا استفاده میکنیم نه عموم السلب، ولی مفاد قضیه شرطیه مجعول هست بما هو مجعول این چون یک جعل وحدانی بهش تعلق گرفته است یک لحاظ وحدت باید در آن شده باشد تا نشده باشد نمیتواند یک جعل واحد به او تعلق بگیرد ، یک نکته ای در لابلای فرمایش ایشان هست که همینجا تفاوت فرمایش ایشان با عرض ما روشن میشود ایشان مقام جعل را با مقام ابراز را یکی گرفته است در تعبیراتشون گاهی تعبیر جعل کردن گاهی اوقات تعبیر ابراز کردن، مثلا **فالحکم المجعول فی التالی وان کان بحسب مقام اللب و نفس الامر ینحلّ الی احکام متعدده بحسب تقدیر افراد موضوعه الا أنه بحسب مقام الجعل امر واحد و مستفاد من دلیل واحد** یکی به حسب مقام جعل امر واحد گرفتن یکی مستفاد من دلیل واحد گرفتن کأن گویا این دوتا را یک نوع تلازمی بینشان قرار میدهند **ومن الواضح أنّه تعدد الحکم فی غیر مقام الاثبات لا تأّسی له فی کیفیت استفاده فی المفهوم**،از اینجا به بعدش همان بحثی است که ما داشتیم ولی قبلش یک تعبیر بحسب مقام الجعل امر واحد آن را این وسط پاش را کشیدن، ما عرضمون این هست که آن جعلش واحد باشد یا نباشد این دخالتی در بحث ندارد به عقیده ما اگر حکم مجعول انحلال پیدا میکند انحلال به تبع انحلال جعل است نمیشود جعل متعدد نباشد مجعول متعدد بشود ، یک عملیه جعل است ولی با آن عملیه جعل امور متعدد را اعتبار میکنیم معتبر ما عدیده است ،تا معتبر ما عدیده نباشد آن چیز نمیشود،یعنی یک نوع در واقع بین مقام عملیه جعل و نفس آن جعل به عنوان یک حکم کلی یک نوع شاید یگانه ای تصور شده باشد ،عرض من این است که اساسا آن بحثهای جعل و مجعول اینجا دخالت در بحث ندارد ، اگر فرض کنیم جعول متعدد باشد با 10 تا جعل اینها ایجاد شده باشند در عالم نفس الامر ولی یک ابراز کردیم یعنی کل آن جعلهای متعدد را با یک اخبار داریم از آنها حکایت میکنیم ، به حسب مقام جعل واحد باشد متعدد باشد هرچی میخواهد باشد عمده قضیه این هست به حسب مقام اثبات واحد است که در ادامه فرمایش آقای خویی روی این تکیه شده است و تکیه درستی هم هست ، این مطلب هست که در واقع آن حکم ما چون از یک دلیل دارد افاده میشود یک اخبار دارد از او حکایت میکند ،اخبار واحد مخبرعنه واحد میخواهد ،لازمه اینکه اخبار واحد این است که ما همه آن جعلها هم متعدد باشد مجعول هم متعدد باشد هرچی میخواهد باشد همه آنها را یک ریسمان دورش کشیده باشیم به نظر وحدانی نگاه کرده باشیم تا این مطلب صحیح بشود ، توجه بفرمایید ، آنچیزی که جزاء ما هست اخبار نیست ، اخبار فعل من است کا رمن است ، جزاء مخبرعنه است آن واقعیّت خارجی است ولی آن واقعیت خارجی که به ذات متعدد است ،فرض این است که جعول متعدده است حالا جعلش هم متعدد باشد آقای خویی که میگه حکم متعدد است به حسب مقام جعل واحد است ، ما میگیم به حسب مقام جعلش هم متعدد است ،ولی همان که به حسب مقام جعل و مجعول متعدد است همان را میشود در مقام اخبار لحاظ وحدت کرد ، همه را کأنّ یکچیز در نظر گرفت از آن خبر داد به خاطر همین هم هست که صدق و کذب قضیه یکی است اگر قضیه ما محکیّش صادق باشد صادق است اگر یک خورده محکی ما کم و زیاد بشود این باهاش صادق نیست نه اینکه من جهتٍ صادقه ومن جهتٍ صادق نیست یک صدق و کذب بیشتر ندارد نسبیت ندارد ،این یا صادق است یا کاذب است ، اینجا کاذب است ، ادامه فرمایشات آقای خویی با عرض ما میخواند یک تعبیری الّا بانه بحسب مقام الجعل امر واحد این را اگر وسط این حرف میشد و آن لازم هم نیست اصلا کأنّ ایشان مقام جعل را و ابراز را یکی گرفته است ، این نکته را هم من ضمیمه کنم ،ممکن است حالا یک متکلمی فرض کنید یک قانونی را که میخواهد ابراز کند با همین ابراز خودش هم همین قانون را جعل کرده باشد این ممکن است ولی واقعش این است که جعل یک اعتباری هست در نفس مقنن حقیقت جعل را به هر معنایی گرفتید آن جعل این ابراز حاکی از آن است یعنی در واقع آنچیز که لزوم انتفاء است اعتبار نفسانی مولا است ، به هر حال شارع یک خواست نفسانی دارد یک اعتبار و حبّ نفسانی دارد یک جعل نفسانی دارد، آنچیزی که موضوع امتثال است اینها ما اگر ابراز هم نکرده باشیم و از یک جایی فهمیدیم که همچین اعتباری در نفس شارع وجود دارد ، دهانش را گرفتن نمیگذارن حرف بزند ولی من میدانم که این واقعا از من میخواهد که نجاتش بدهم ولی چون دهانش را گرفتن نمیتواند بگه که من را نجات بدهید، آن خودش حکم امتثال دارد ،ابراز ابراز آن مرحله است ،حتی اگر ما بگیم در آنجایی که با این جمله تازه اصل آن جعل تحقق پیدا کرده ، هم زمان با او باشد علاوه بر اینکه در تشریعیّات مطلب از این واضحتر هم هست مثلا یک کلامی از امام صادق وارد شده است میگه اقیم الصلواة امری که امام صادق میکند یعنی من دارم الان جعل میکنم؟ اقیم الصلواة ارشاد است به جعلی که خداوند سبحان کرده است این است که آقای بروجردی یک کلامی دارد در یک جایی که میگن اوامر شارع همشان ارشادی هستند، چون خداوند سبحان یک جعلی کرده این اقیم الصلوة ارشاد به این است که خداوند سبحان کرده است و در نفس خداوند است ، در مورد خداوند که مطلب واضحتر است اینجور فاصله بین مقام ابراز و مقام حکم مجعول خیلی بیشتر است من عرضم این است که حتی در چیزهای عادی هم آن ابراز خودش موضوعیّت ندارد ابراز محکیّ آن مهم است ،حکایت میکند از اینکه یک اراده نفسانی وجود دارد ،ولی آنها خیلی در این بحث ما مهم نیست ، ببینید در بحث ما آنچیزی که اهمیّت دارد این است که آنها به یک ابراز واحد ابراز شده است و این در مفهومگیری و کیفیت مفهوم گیری دخالت دارد حالا جعلش واحد باشد متعدد باشد ،جعل چی باشد ، این است که فرمایشات مرحوم آقای خویی یک کلمه الا انه بحسب مقام الجعل امر واحد قضیه را یک مقداری متفاوت کرده است این یک تیکه را حذف کنیم بقیه فرمایش آقای خوئی با عرض ما مطابق میشود، علی ایّ تقدیر اگر فرمایش ایشان روی تعبیر بحسب مقام الجعل تکیه داشته باشند آن یک مقداری تفاوت پیدا میکند با عرض ما ولی در ادامه عرض ایشان تکیه شان در مقام اثبات است و در مقام دلالت و امثال اینها در مقام دلالت دلالت وحدانی دارد ،دالّ که واحد شد مدلول هم واحد میشود، آنچیزی که جزا قرار میگیرد دلالت نیست مدلول است ولی آن مدلول به تبع وحدت دلالت آن مدلول هم باید کسوت وحدت به خودش گرفته باشد لباس وحدت پوشیده باشد تا این دال ما دلالت واحد بتواند از او حکایت کند ،یک مثال دیگه در مورد عملیه جعل بزنم تا واضحتر بشود، یک چیزی داریم به نام جعاله شخص جعاله اینجور میگه ،میگه اگر زید خانه من را بسازد هزار تومان در گردن من مالک میشود این قضیه را که اقرار میکند یکی نفس اعتبار این قضیه است فعلی از افعال من مکلف است ، من خودم یک همچین فعلی از من سر زده است آن فعل چیست ؟ جعل کردن است ، آن عملیه جعل است ، یک قضییه شرطیه ای هم تحقق پیدا کرده است اگر او خانه را بسازد به گردن من هزار تومان مالک بشود، چه خانه را بسازد چه نسازد تا وقتی من از آن عملیه جعلم دست نکشیدم و آن را فسخ نکردم این قضیه صادق است اگر بعدا خارجا آمد این خانه را ساخت این به فعلیت میرسد آن ملکیّتی که جزا هست فعلی میشود ،این تحلیلش باید در جای خودش تحلیل بشود، یک مثال دیگه مساله وصیّت ،من موصی وصیّت میکنم إذا متّ فهذا المال ملک من زیدٍ یک کاری از من سر زده آن کار وصیّت است ، این در یک زمان مشخصی است به تبع این وصیتی که من کردم یک قضییه شرطیه صادق است آن إذا متّ کان هذا المال ملک لزّید اگر بعدا مرگ من تحقق پیدا کرد ملکیّت تحقق پیدا میکند ،آن زید قبلا مالک چیزی نبود بعد از اینکه من مردم تازه میشود مالک ،این سه مرحله ای که وجود دارد مرحله عملیه جعل ،جعل تعلیقی و جعل فعلی ، جعل به مفاد قضییه شرطیه ،جعل به مفاد جزاء،مجعول کلی ، مجعول به نحو قضییه شرطیه ،مجعول فعلی ، اینجوری تعبیر بکنیم ، دیدم بعضی از آقایون تعبیر کلی میکنند، کلیّت و جزئیّت دیگری هست آن یک حیثیّت دیگری است از این متفاوت است، (خیلی وقتها قضایای ما هردوتاش را باهم دارد ولی ممکن است از همدیگه هم تفکیک بشود اینها دوتا حیثیّت کاملا مجزّای از هم آنها دارند، عرض کنم خدمت شما من مثالهایی به وصیّت زدم آن دقیقا یک امر شخصی است ، إذا متّ مرگ یک امر شخصی است تعدد بردار نیست فهذا ملک لزید هم شخصی است ،میخواهم بگم به خاطر کلیّت نیست ، آن کلیّت یک حیثیّت دیگه هست، مثال جعاله را که زدم مثال شخصی زدم مثالها را جزئی زدم ، زید اگر خانه من را بسازد هزارتومان را مالک میشود ، جزئی زدم که این دو حیثیّت تفکیک بشود این حیثیّتها چه حیثیّت کلیت و جزئیّت این یک بحث است که حیثیّت عملیه جعل و مجعول تعلیقی و مجعول فعلی همه این بحثها از محل بحث ما خارج است ، محل بحث ما به اینها ربطی ندارد این بحثها همه در مقام ثبوت است بحث ما این هست هرجور میخواهید جعل را تصویر کنید تعددش را هر جور توجیح میخواستید بکنید به هر حال در مقام اخبار یک اخبار وحدانی است اخبار وقتی وحدانی شد مخبرعنه باید واحد بشود واحد که شد آن دخالت دارد در مفهومگیری ، مفهومگیری به مقام ثبوت کاری ندارد به آن مراحل جعل و مجعول و جعل کلی و شخصی و آنها ربطی ندارد به مقام اثبات کاردارد ، هرجور آنجا میخواهد باشد مقام اثباتش فرق دارد.